

آیا حکومت جمهوری اسلامی جدا از اندیشه ی اسلام و { باور های شخصی } مردم است؟ -حنیف معلم



یک ضرب المثل قدیمی مازندرانی هست که می گوید: " اگر آخوندی بر خری سوار باشد، یا باید آخوند عمرش به پایان رسد و بمیرد و یا آن خر! واگر نه؛ محال است که آن آخوند از روی خر پیاده شود!!"

بسیار این گفته به گوش من خورده که مبارزه اصلی باید که با رژیم جلا و خونریز ملایان باشد و این اهریمن خویان، نماینده اسلام حقیقی و باورهای مردم نیستند!!

بسیاری هستند که می گویند نیاست به باورها و اعتقادات شخصی مردم بی احترامی کرد! مردم دین خود را دارند، تنها باید دین از سیاست جدا شود و جلوی سوء استفاده از دین را بگیریم!! اما پرسش من این است، آیا اینها به راستی باورهای شخصی خود مردم است یا اینکه در طول سده ها و با زور شمشیر و همچنین با نگاه داشتشان در جهل و نادانی و بی سوادی آنها را وادار به پذیرش این اندیشه های چرند و پلید و غیر انسانی کرده اند؟!

آیا این انتخاب خود بانوی ایرانی است که روزی در کشورش پادشاه بود که اکنون لچک به سر، گوشه ی خانه همچون برده ی مرد و جنسی دست دوم که ارزش او نصف انسان است با او برخورد شود؟

و آیا این انتخاب آگاهانه خود بانوی ایرانی بوده که آن کتابی را که این دستورات را در مورد او داده ببوسد و ببرسد و برای اینکه در امان بماند، آن را با خود حمل کند؟! { و آیا میداند که در آن کتابی که با خود حمل میکند، دستور کتک زدنش را نوشته اند؟! } آیا به راستی ایرانیانی که قرآن بر سر گزارده و بر سر سفره های ابوالفضل و .. برای علی و حسن و حسین، این راهزنان خونخوار تازی بر سر و صورت خود می کوبند و اشک می ریزند، هیچ می دانند که این وحشیان تازی با نیاکان آنان چگونه رفتار کرده و در مورد ایرانیان چه می گفته اند؟

به راستی کدام ملتی را سراغ دارید با هزاران سال تمدنی که این همه هم به آن می بالد!، که گاه مسافرت و اسباب کشی عده ای گدایان راهزن عرب را که تازه دمار از روزگار او هم در آورده اند!، میدا گاهشماری خود قرار دهد؟! حتما ایرانیان بسیاری را می شناسید که نام خود را سید می نهند و افتخار آنان این است که از نوادگان دشمنان خود هستند و به هر کس که این عنوان را داشته باشد احترام بیشتری می گزارند.

بر روی فرزندان خود، نام آنها را می نهند و در مدارس، در زادروز علی و فاطمه، از آنان که این نام را دارند، قدرانی نیز می کنند!

پرسش من اینست، آیا مردم ژاپن و ویتنام هم هرگز نام آن نظامیان آمریکایی که در جنگ سرزمین آنان را به خاک و خون کشیدند و هستی و نیستیشان را سوزانده و به دخترانشان هم تجاوز کردند، بر فرزندان خود می نهند و به آن افتخار می کنند و تازه در سالروز مرگ آن خلبان نظامی که بر روی کشورشان بمب اتمی پرتاب کرد هم بر سر صورت خود کوبیده و می گریند؟!

کدام مدرسه ژاپنی یا ویتنامی است که به کسی به خاطر آنکه همنام با آن نضامی آمریکایی است جایزه بدهد؟ آیا این به راستی سزاوار ایرانیان است که وقتی پوراندخت و آذرمدخت، نخستین پادشاهان زن ایرانی بودند، کیسیا بانوی مرزباننش و آنهایتا فرمانده نیروی دریایی بود؛ حالا فاطمه دختر عربی که در 9 سالگی به همسری علی در آمد و در دوران نوجوانی هم مرد، الگوی او باشد؟

در حالی که نیاکان ما روزبهان خراسانی، بابک خرمدین و بهمن جازویه، دلاوران ایرانی در راه مبارزه با آیین اهریمنی اسلام و رهایی ایران از چنگال آن جنگیدند و جان خود را دادند، وقتی که منشور کورش بزرگ، نخستین قوانین حقوق بشر را در بر داشت و داریوش هخامنشی پایه گذار اساسی ترین بنیان های شهرگیری بود، چرا باید پاسارگاد را آب ببرد، تندیس کورش در استرالیا و فنلاند ساخته شود، منشور کورش در ایران نباشد و حتی گوشه ای از قوانین آن هم در ایران به اجرا در نیاید، در مدارس کسی از آن که نامش آرش و کاوه و بابک است قدرانی نکند و در عوض در زادروز مرگ حسین تازی، مردم پیشانی خود و کودکانشان را بشکافند؟!

نه! اینها نه باورهای مردم و نه مقدس و نه شایسته احترام است! اینها همه ناشی از جهل و بی‌خردی و نادانی و ناآگاهی ناشی از خواب هزار و چهارصد ساله است!

به راستی چه کسی گفته که خیریت شایسته احترام است؟!

چرا هنوز باید عده‌ای کوشش بر آن کنند که اسلام را صلح‌آمیز و پاستوریزه! جلوه دهند؟!

اسلام به راستی همان تازینامه قرآن، و آن کتاب نامقدس و اهریمنی نیز به راستی همان دستورات قتل و غارت و تجاوز و پایمال کردن تمامی حقوق و شخصیت با نوان است.

اگر از من پرسید حتی عثمانه بن لادن، ملا محمد عمر و روح‌الله خمینی اهریمن و محمود احمدی‌نژاد هم هنوز نتوانسته‌اند چهره‌ی راستین اسلام پلید اهریمنی را نشان دهند! و شگفتا! شگفتا! حتی هنوز گروهی نوید آزادی برای ایران را زیر پرچم اسلام و شمشیر علی عرب می‌دهند!

به قول آقایی که میگفت: "حکایت اسلام خوب و صلح‌آمیز، همان حکایت پهن خوشبو است! پهن را هرچقدر هم که به آن عطر بزنید، باز هم همان پهن است و ذات آن عوض نمی‌شود!"

خلاصه اینکه اینها به هیچ وجه باور شخصی مردم نیست و باید بدون رودربایستی و تعارف، بی‌پرده در مورد آن گفته شود.

باور شخصی تا زمانی است که تمامی امورات ریز و درشت مردمی را در دست نگرفته باشد، مردم بایستی بیدار شوند یک بار و پس از هزار و چهارصد سال و این بار جوانان ایرانی، نبرد رستم فرخزاد را با پیروزی بر این آیین اهریمنی به پایان برند.

این که کسی در خانه خودش نماز و روزه بکند، باور شخصی نیست و تاثیر مخربش را بر جامعه می‌گذارد، بایستی به مردم آگاهی داد و دید آیا باز هم همین راه را برمی‌گزینند یا نه.

سرنوشت کشورهایی چون سوئد، آلمان، دانمارک، بریتانیا که بیشتر جمعیت آن را "بی‌دینها" تشکیل میدهند و از طرفی تاریخ بعضی از این کشورها از نه سده هم فراتر نمی‌رود، برای نمونه در نظر بگیرید که چطور با شتابی باور نکردنی نظم، صنعت، حقوق برابر اجتماعی و دانش و تکنولوژی در آن پیشرفت کرده و هنوز در حال پیشرفت است و از سوی دیگر، تصویر کشور های مذهبی همچون ایران امروز با هزاران سال تمدن! را نیز در ماه عربی محرم در ذهن خود مجسم کنید که چگونه مردم آن در حال به جای آوردن {اعتقادات شخصی} خود هستند!!

تا وقتی که کسی نماز و روزه بکند و باورهای مذهبی به جای آورد، نیاز به آخوند و ملا هم دارد که راهش را به او نشان دهد! با اشاره به جمله نخست و با یک نتیجه‌گیری بحث را تمام میکنم؛ سرنوشت ایران یکی از این دو حالت است؛ یا باید خر و خیریت بمیرد و یا اینکه آخوند هرگز پیاده نخواهد شد!

در واقع از ماست که بر ماست، مذهب بایستی که ابتدا از خانه‌ها و باورهای شخصی مردم و سپس از حکومت جدا شود و بیرون انداخته شود. این به راستی خود هر ملتی است که آنچه که شایسته اوست برای خویش تعیین میکند و این خود هر ملتی است که با باورها و طرز فکرش سرنوشتی را برای خویش رقم می‌زند.

اگر روزی آخوندی شال و کلاه کرد و به بالای منبر رفت تا روضه‌اش را آغاز کند اما نگاه کرد و دید دیگر در آن پایین کسی ننشسته تا به مهملات او گوش دهد، همان موقع آخوند دمش را روی کولش گذاشته و دکانش را جمع می‌کند و برای همیشه به گورستان تاریخ می‌رود و آن روز، روز آزادی ایران خواهد بود.

اما تا هنگامی که هنوز ملتی با {اعتقادات شخصی اش} هنوز پای منبر آخوند و سفره ابوالفضل نشسته،...

حنیف معلم

